

گذری بر زندگانی

استاد علامه محقق آیت الله العظمی

حاج سید علی موسوی بهبهانی (قدس سره)

۱۳۰۳-۱۳۹۵ هجری قمری

مؤلف:

آیت الله سید علی شفیعی

سرشناسه: شفیعی، سید علی، ۱۳۱۹-

عنوان و نام پدید آور: گذری بر زندگانی آیت الله بهبهانی / تألیف سید علی شفیعی.

مشخصات نشر: قم: ناجی جزایری، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص قیمت: ۴۰۰۰ تومان.

شابک: ISBN: ۹۷۸-۹۶-۲۶۸۲-۵۶-۰

فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: بهبهانی، سید علی، ۱۲۶۴ - ۱۳۵۳ - سرگذشت نامه.

موضوع: مجتهدان و علما - ایران - سرگذشت نامه.

رده بندی کنگره: ۷ ش ۹ ب ۵۵/۳ BP

رده بندی دهی: ۲۹۷/۹۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۲۶۷۲

شناسنامه کتاب

نام کتاب: گذری بر زندگانی استاد علامه محقق آیت الله العظمی

حاج سید علی موسوی بهبهانی

مؤلف: آیت الله سید علی شفیعی

ویراستار: سید عبدالمجید نبوی

طراح جلد: مهدی فتح الله پور

ناشر: ناجی جزایری، قم تلفن ۲۷۷۵۷۵۱۵ و ۹۱۸۹۱۹۸۸۶۵

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳

چاپخانه: دانش

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ISBN: ۹۷۸-۹۶-۲۶۸۲-۵۶-۰

قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

مرکز پخش: اهواز، میدان شهدا، کانون فرهنگی مسجد آیت الله شفیعی

تلفن: ۲۲۰۲۵۲۰ - ۲۲۲۲۴۵۵ - ۰۶۱۱

مقدمه

دانشمند بزرگوار و علامه عالی‌مقدار مرحوم آیت الله العظمی سید علی بهبهانی رامهرمزی (قدس سره الشریف) به حق از فقهای طراز اول عصر خود و از مراجع جامع شرایط و از جامعان معقول و منقول و حاویان فروع و اصول است که در علوم متداوله حوزوی نه تنها متبحر و آگاه بلکه محقق و صاحب‌نظر بود (لغت، صرف و نحو، منطق، کلام، فلسفه، تفسیر و حدیث، فقه، اصول، ادبیات و ...)

لهذا در هر علمی که بحث می‌کرد با آرای هر صاحب نظر در هر فنی که مواجه می‌گردید برخورد عاقلانه و مواجهه صاحب نظرانه می‌نمود و تدریس‌ها و تألیفات ایشان در رشته‌های یاد شده دال بر صدق این دعوی است. همان‌طور که گفته و نوشته‌اند وی در سال ۱۳۰۳ و یا ۱۳۰۴ هجری قمری در شهرستان بهبهان متولد گردید.^۱

۱- برخی از دوستان روحانی اینجانب که پدر و عموی‌شان از هم سن و سال‌های صاحب ترجمه و دوستان وی بوده‌اند از آنان نقل

پدرش مرحوم سید محمد با داشتن یک دکان معمولی به کسب اشتغال داشت. یکی از روحانیون آن منطقه برای بنده نقل می‌کرد: «صاحب ترجمه در نزد پدرش به کسب در دکان مشغول بود لکن عطش طلبگی در خود احساس می‌کند و با جمع‌آوری پولی برای خود (به مبلغ دو ریال) اقدام به خرید کتاب جامع المقدمات نموده و احیاناً دور از چشم پدر به مطالعه و اخذ مطالب آن می‌پردازد و از عروض و بروز مشکلات نمی‌هراسد و بالاخره پس از مدتی در سلک طلاب علوم دینی درآمد و عملاً به تحصیل علوم در نزد اساتید بزرگوار و علمای اعلام بهبهان اشتغال می‌ورزد.»

استاد در سن حدود ۲۰ سالگی جهت ادامه تحصیل علم در حالی که خود مجتهد و یا متجری بوده راهی نجف اشرف می‌گردد.

خود آن بزرگوار برایم نقل نمود که: «تشریف من به نجف اشرف در سال ۱۳۲۳ ه. ق یعنی حدود یک سال بعد

می‌کردند که آن فقید سعید چندین سال قبل از تاریخ یاد شده متولد گردیده اما در این باره چیزی از افراد بیت آن مرحوم شنیده نشده است.

از وفات مرحوم آیت الله علامه شیخ هادی تهرانی (م ۱۳۲۱) بوده است لذا من آن محقق بزرگ را اصلاً دیدار نکرده‌ام.»

او در محضر مرحوم سید محسن گرگری کوه‌کمری (از اعظم شاگردان مرحوم شیخ هادی تهرانی) به دانش اندوزی پرداخته و نیز محضر مرحومین آخوند خراسانی صاحب کفایه الاصول (م ۱۳۲۹) و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی (م ۱۳۳۷) صاحب عروه الوثقی را سالیانی در اراک، نموده است. گویند شاگردی وی بر صاحب کفایه الاصول به مدت ۶ سال بوده است اما افکار و مبانی مرحوم شیخ هادی تهرانی بر او غلبه یافته متأثر از مبانی آن فقید سعید بود که از طریق شاگرد وی (سید محسن) به او انتقال یافته بود.

شرح مراجعت وی از عراق به جهان و رفتن مجددش به عراق تا استقرار و سکونت در شهرستان رامهرمز (لذا به رامهرمزی نیز اشتهار داشت.) و سپس انتقال به اهواز و استقرار در این شهرستان تا مرجعیت تقلید مردم استان خوزستان و ... در مقدمه تألیفات و نیز در شرح احوال وی

که جداگانه چاپ شده ذکر گردیده است و از تکرار آنها خودداری می‌شود.

استاد در سال ۱۳۷۰ ه.ق به شهرستان اهواز مسافرت و در یک منزل استیجاری واقع در خیابان سعدی (شهید علم‌الهدی) بین نادری (سلمان فارسی) و کافی سکونت نمود. پدر اینجانب (مرحوم آیت الله حاج سید محمدرضا شفیعی متوفای ۱۳۴۳ ه.ش) به همراهی مرحوم حاج محمدعلی صالحی بهبهانی به زیارت ایشان رفت. من هم که هنوز کودکی دستنی بودم پدرم را همراهی می‌کردم و این آغاز آشنایی من با آن حضرت بود. سپس که دوره ابتدایی را تمام کرده و بنا شد طلبه شویم یک روز مرحوم پدرم، مرا با یک کتاب در صرف و نحوه محضر آن بزرگوار برده و نخستین درس طلبگی خود را در نخستین روز اشتغال، به قصد تبرک و تیمن از محضر آن جناب فرا گرفتم.

مرحوم آیت الله بهبهانی فردی بسیار باوقار، آرام، باشخصیت، متین و متواضع بود. عظمت روح و بلندنظری از سیمای وی آشکار بود. رفتار، کردار و گفتارش، اخلاقیات و آداب شرعی را تداعی می‌کرد. ادب و نزاکت

وی بسیار چشم گیر و محسوس بود. با هر کسی در هر شغل و لباس و حال و وضعی که داشت با نهایت ادب و بزرگی برخورد می کرد و سخن می گفت و هیچ گاه از این اصول عدول نمی کرد. این مسائل برای او ملکه و عادت راسخه شده بود. این حالات دلالت بر آن داشت که آن بزرگوار صفت های اخلاقی و نفسانی داشته و در این راه به تهذیب نفس، حصول کمال و اوج اخلاق و صفات رسیده بود و واقعاً سبب معلم اخلاق را داشت.

هیچ گاه کوچک ترین غیبت، تحقیر، اهانت از سوی او در حق کسی ابراز نگردید و صداق بارز تأدب و توازن اسلامی بود. یاد دارم عصر یک روز به طور خصوصی در منزلش پیرامون فردی از روحانیون محترم شهر که داعیه فقاقت و اجتهاد داشت سوال کردم: «آیا این فرد صاحب مقام اجتهاد است؟» فقط فرمود: «پیش من نه = به نظر من نه» بعد اضافه فرمود: «این مطلب از زبان من نقل نگردد.»

استاد لفظاً و عملاً نسبت به روحانیون تا چه رسد به علما و مراجع با احترام و تجلیل رفتار می نمود و از آنان با بزرگی یاد می کرد. یک روز درب منزل خودمان را باز کردم

ناگاه دیدم که او تنها و عصا زنان از مقابل منزل، عبور می کرد. ضمن عرض سلام و ادب مقصدشان را پرسیدم، فرمود: «می خواهم خدمت آقای ... بروم.»

فردی را که نام بردند یک روحانی مستن و محترم بود اما بهره‌ای از فقاقت و علم نداشت و علم‌شان نسبت به حضرت استاد بسیار ناچیز بود، اما استاد با آن تعبیر محترمانه از او یاد می کرد.

استاد نسبت به تشریفات معمول عصرش بی اعتنا بود، بارها و بارها تنها و بدون حضور خادم و یا یکی از اولادش از منزل خارج و به طرف مقصد و دیداری که داشت حرکت می کرد و چه بسا خدمش پس از رسیدن وی به محل مربوطه، به دنبال او سرعت می گرفت و خود را به او می رسانید. یک روز بعد از ظهر برای امری خصوصی و برای دیدار با پدرم تنها به منزل ما آمد، هنگام مراجعت مرحوم پدرم مرا به همراه او فرستاد، در بین راه خادمش رسید و من به منزل برگشتم.

تمام این افعال، حالات و صفات به صورت طبیعی و ذاتی از او سر می زد بدون ذره‌ای تکلف و تصنع زیرا ایشان در اخلاقیات و خودسازی به مرحله کمال رسیده بود.

اما در موقع ضرورت و لزوم از قاطعیت در عمل و صراحت در لهجه، همراه با همان متانت و وقار بهره می‌جست. روزی پدر و پسری با یکدیگر به خدمتش رسیدند. پسر مقدم بر پدر نشست حضرت استاد به آن جوان فرمود: «برخیز و آنجا بنشین!» و با دست خود پایین دست پدر را به پسر نشان داد و او را مؤخر از پدر نشانید. «و بدین‌گونه بدون هیچ مماشاتی فرزند را به تأدب و احترام در مقابل پدرش توجیه و تفهیم نمود.

استاد معظم در کمال بساطت و سادگی زندگی می‌کرد. نسبت به هدایا، تشریفات، امور دنیوی و تکلیفات علاقه‌ای بلکه توجهی از وی دیده نمی‌شد. زهد و وارستگی ایشان انصافاً درسی بزرگ و آموزنده در حق فرزندان و شاگردان وی بود. اما در عین حال ترجمانات، عرفیات، آگاهی از نکات و نقاط زندگی و آشنایی به رموز و جهات فردی و اجتماعی را همیشه حفظ می‌کرد.

در جلسات عمومی خود (مانند جمعه‌ها و اعیاد) که مردم و مسئولین و اقشار مختلف به زیارتش می‌رفتند یک کتاب اخلاقی (مانند مجموعه ورام) به دست گرفته و از آن حدیث و اخلاق می‌خواند و برای حضار ترجمه و توضیح

می داد و همه گوش فرا می دادند. تنها هنگامی که افراد جدیدی وارد می شدند کتاب را به زمین گذارده و آنان را می پذیرفت و احترام می کرد و پس از دست بوسی آنان مجدداً می نشست و خواندن کتاب را ادامه می داد و در این لحظات هم افرادی خداحافظی می نمودند. بدین وسیله سوای آنکه همگان از محضر و مقام علمی و معنوی ایشان بهره مند می گردیدند طبعاً مجلس از سکوت، غیبت، غفلت و بخلت به کلی پاک و منزّه و محفوظ می ماند.

با تمام این احوال و اوصاف که گفته شده و می شود استاد محضری شریف و جذاب داشت. داستان های آموزنده به تناسب می گفت؛ لطایف و ظرایفی نقل می کرد. به طوری که عشق به حضور در محضرش تمام شدنی نبود. اما خود هرگز با کسی یا در موردی شوخی و مزاح نمی کرد و از این مقوله چیزی در اعمال و اقوال وی راه نداشت.

یکی از دوستان از زبان آیت الله العظمی شبیری زنجانی حفظه الله (از مراجع تقلید فعلی تشیع) نقل نمود که ایشان به مناسبتی درباره استاد فرمود: «او مرد مهذب بود، مهذب بود.»